



Israel's Policy of Forced Migration of Gaza Residents from the Point of View of Jurisprudence and International Criminal Law

Fatemeh Al-Sadat Ghoreishi Mohammadi*¹

1. Member of the Faculty, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 55-68

Corresponding Author's Info

ORCID: 0009-0009-0162-2825

TELL: +989133233813

Email: fateme.ghoreishi@pnu.ac.ir

Article history:

Received: 30 Jul 2023

Revised: 23 Nov 2023

Accepted: 04 Dec 2023

Published online: 22 Dec 2023

Keywords:

*Forced Displacement,
Residents of Gaza, War
Crime, Ethnic Cleansing.*

ABSTRACT

In the wake of the Al-Aqsa attack, Israel, by adopting the policy of forced migration of Gaza residents, subjected this area to the most severe airstrikes and warned them in various ways to leave and evacuate Gaza towards the south. This Israeli policy is the basis for writing this article with the aim of examining Israel's policy of forced migration of Gaza residents from a jurisprudential point of view and international criminal law. The current article is descriptive and analytical, and it is designed to investigate the mentioned subject by using the library method. The findings indicate that forced migration policy is illegal in jurisprudence. In today's international law, based on Article 7 of the Statute of the International Criminal Court, the denial of knowledge and forced migration is an international crime and is included in the category of crimes against humanity, and special international criminal courts have named it as ethnic cleansing and its commission is one of the material elements of the crime. They know genocide. In fact, the forced migration of Palestinians and residents of Gaza if the transfer of the population is carried out by resorting to force or threatening to resort to force; involuntarily and without the consent and knowledge of the affected population; Population transfer should be done deliberately and knowingly; to be carried out during a regular program and predetermined policy; to be done in relation to specified groups and populations; If the transfer is illegal, it is an example of a war crime. All the cases mentioned regarding the policy of forced displacement of Palestinians by Israel, including the recent policy towards the residents of Gaza, are examples.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2023 The Authors.

How to Cite This Article: Ghoreishi Mohammadi, F (2023). "Israel's Policy of Forced Migration of Gaza Residents from the Point of View of Jurisprudence and International Criminal Law". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 3(4): 55-68.



دوره سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۲

سیاست کوچ اجباری ساکنان غزه از سوی اسرائیل از منظر فقه و حقوق کیفری بین‌المللی

فاطمه السادات قریشی محمدی *

۱. عضو هیأت علمی، گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

چکیده

به دنبال حمله الاقصی، اسرائیل با اتخاذ سیاست کوچ اجباری ساکنان غزه، این منطقه را تحت شدیدترین حملات هوایی قرار داده و به طرق مختلف به آن‌ها هشدار داده است که غزه را به سمت جنوب ترک و تخلیه نمایند. این سیاست اسرائیل دست‌مایه نگارش مقاله حاضر شده، با این هدف که سیاست کوچ اجباری ساکنان غزه از سوی اسرائیل از منظر فقه و حقوق کیفری بین‌المللی بررسی شود. مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی است و با استفاده از روش کتابخانه‌ای به بررسی موضوع مورد اشاره پراخته است. یافته‌ها بر این امر دلالت دارد که از منظر فقهی، سیاست کوچ اجباری نامشروع است. در حقوق بین‌الملل امروزی نیز به استناد ماده ۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، نفی بلد و کوچ اجباری جنایت بین‌المللی و در زمره جنایات علیه بشریت قرار دارد و دیوان‌های بین‌المللی کیفری ویژه از آن به عنوان پاک‌سازی قومی نام برده‌اند و ارتکاب آن از عناصر مادی جرم نسل‌زدایی قلمداد می‌شود. درواقع، کوچ اجباری فلسطینی‌ها و ساکنان غزه در صورتی که انتقال جمعیت با توسل به زور یا تهدید به توسل به زور انجام گیرد، غیرارادی و بدون رضایت و آگاهی جمعیت آسیب‌دیده باشد، انتقال جمعیت به صورت عمدی و آگاهانه صورت پذیرد، طی یک برنامه منظم و سیاستی از پیش تعیین شده انجام گیرد، نسبت به گروه‌ها و جمعیت‌های مشخص شده انجام گیرد و انتقال غیرقانونی باشد، مصداق جنایت جنگی است. تمام موارد اشاره شده درخصوص سیاست کوچ اجباری فلسطینی‌ها از سوی اسرائیل و از جمله سیاست اخیر در قبال ساکنان غزه مصداق دارد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۵۵-۶۸

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۲۸۲۵-۲۰۱۶۲-۰۰۰۹-۰۰۰۹

تلفن: +۹۸۹۱۳۳۲۳۳۸۱۳

ایمیل: fateme.ghoreishi@pnu.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۸

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۰/۰۱

واژگان کلیدی:

کوچ اجباری، ساکنان غزه، جنایت جنگی، پاک‌سازی قومی.



مقدمه

در طول تاریخ دورماندن از اقلیم و سرزمین مادری به دلایل مختلفی روی می‌داده است. گاهی از خشکسالی و تغییرات دیگر اقلیمی و گاهی در اثر جنگ‌ها و خشونت‌ها و گاهی برای جستجوی کار و ابزار امرار معاش، انسان‌ها غیرمستقیم مجبور به ترک سرزمین نیاکان خود می‌شده‌اند، ولی در بسیاری موارد، برخلاف خواست مردم، با به‌کارگیری قوه قهریه مستقیماً آنان از سرزمین خود رانده شده و به مکان‌های دیگری جز سرزمین مادری کوچانده می‌شوند. کوچ اجباری فلسطینی‌ها، ازجمله مصادیق این نوع کوچ اجباری است. پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری سازمان ملل متحد، بریتانیا از قیمومت سرزمین‌هایی که فلسطین نام داشت، کناره گرفت و رژیمی نژادپرست و مبتنی بر باورهای انحصارگرایانه صهیونیستی، با حمایت یهودیان انتقال‌یافته به آن سرزمین، سعی بر آن داشت تا کنترل همه سرزمین فلسطین را در دست بگیرد و بیش از هفتاد سال است که شمار چشم‌گیری از مردمان بومی و اعراب مسلمان فلسطینی را از سرزمین آباء و اجدادی‌شان تاراند و به وادی غربت، آوارگی و بیگانگی کشانده است. بسیاری از این مردم ناگزیر در کشورهای همسایه سکنی گزیده‌اند. ابعاد و تبعات این اقدام گاه آنچنان گسترده و شدید می‌شود که گذشته از تأثیر بر افراد و گروه‌های قربانی، وجدان جامعه بشری را به درد می‌آورد و صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را به ورطه مخاطره می‌افکند، زیرا بنیان‌ها و ارزش‌های زیربنایی جامعه بین‌المللی را به چالش می‌کشد و برهمین‌اساس، نیازمند نگاهی فراملی می‌گردد و مسأله مسؤولیت جامعه بین‌المللی را پیش می‌کشد. سیاست کوچ اجباری فلسطینی‌ها از سوی اسرائیل سابقه تاریخی داشته و تاکنون باعث آوارگی بیش از پنج میلیون فلسطینی شده است. در نزاع و جنگ اخیر اسرائیل با گروه‌های مقاومت فلسطینی که در نتیجه عملیات الاقصی درگرفت، ارتش اسرائیل به کرات به ساکنان غزه اعلام کرده است که این منطقه را کامل تخلیه و به سمت جنوب ترک نمایند. این اقدام اسرائیل که به بمباران شدید و هم‌زمان قطع آب، برق و گاز این منطقه صورت گرفته است، مورد توجه فقه و حقوق بین‌الملل، به‌مثابه شاخه حقوقی

جامعه بین‌المللی که هدف آن ایجاد نظم و برپایی عدالت است، قرار گرفته و از منظر حوزه‌های گوناگون و بنیادینی همانند نظام بین‌المللی حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌المللی کیفری که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان سه ابزار اصلی حقوق و جامعه بین‌المللی در دفاع و حمایت از کرامت و ارزش‌های بنیادین بشری یاد کرد، قابل تبیین و تحلیل است. براساس آنچه گفته شد، سؤال مقاله بدین‌شکل قابل طرح است که سیاست کوچ اجباری ساکنان غزه از سوی اسرائیل از منظر فقه و حقوق کیفری بین‌المللی چگونه قابل تحلیل است؟ به‌منظور بررسی سؤال مورد اشاره ابتدا سیاست کوچ اجباری فلسطینی‌ها و ساکنان غزه به رویکردی تاریخی بررسی شده و در ادامه از کوچ اجباری ساکنان غزه از منظر فقه بحث شده و درنهایت رویکرد حقوق کیفری بین‌المللی در این خصوص مورد بررسی قرار گرفته است.

۱- کوچ اجباری فلسطینی‌ها و ساکنان غزه

اسرائیل پس از حمله موسوم به طوفان الاقصی، با حملات شدید و بی‌سابقه نوار غزه، به ساکنان این منطقه هشدار داده است که غزه را ترک کنند، در نتیجه حملات هوایی ویرانگر اسرائیل، بیش از هزار خانه ویران، هزاران واحد مسکونی غیرقابل سکونت شده است. همچنین حملات به زیرساخت‌های محدود غزه موجب قطع آب و برق شده است که بر بیش از ۶۵۰/۰۰۰ نفر از ساکنان غزه تأثیر گذاشته است. قطعی برق در بیمارستان‌ها موجب اختلال گسترده در روند درمان بیماران و زخمی‌ها نیز شده است. سازمان‌های بشردوستانه سازمان ملل هشدار دادند که غزه در آستانه تمام‌شدن غذا، آب، برق و منابع حیاتی است که این امر موجب ایجاد بحران انسانی جدید خواهد شد. ارتش اسرائیل به دفعات از ساکنین غزه خواسته است تا ظرف ۲۴ ساعت منازل خود را ترک و به سمت جنوب حرکت کنند. نیروی هوایی رژیم اشغالگر قدس اعلامیه‌هایی را در نوار غزه پرتاب کرد که در آن از ساکنان خواسته شد، خانه‌هایشان را تخلیه کنند و به سمت جنوب بروند. یکی از تاکتیک‌های سیاست کوچ اجباری، تخریب وسیع و گسترده ساختمان‌ها و نهادهای اداری و مدنی غزه با بمباران شدید، تخریب با بولدوزر و لودر و قطع کمک‌ها و

در حدود ۷۵۰/۰۰۰ فلسطینی خانه و کاشانه خود را رها کرده و در اردوگاه‌های موقت آوارگان در نوار غزه، کرانه باختری، اردن، لبنان و سوریه سکنا گزیده بودند. بازماندگان هولوکاست که در اردوگاه‌های آوارگان اروپا به سر می‌بردند، به سوی سرزمین‌های اشغالی فلسطین سرازیر شدند و کشتزارها، مزارع و خانه‌های فلسطینیان رانده‌شده را تصاحب کردند (تاکنبرگ، ۱۳۸۱: ۲۸).

تعداد فلسطینی‌هایی که توسط رژیم صهیونیستی با سیاست پاک‌سازی نژادی و کشتار دسته‌جمعی و قتل عام مردم غیرنظامی با استفاده از حملات هوایی و خونریزی آواره شده‌اند، به حدود ۷۵۰/۰۰۰ هزار نفر آواره فلسطینی رسیده که در حال حاضر تعداد این آوارگان با احتساب رشد جمعیت به بیش از ۵ میلیون نفر می‌رسد که اسامی همه آن‌ها تماماً در اسناد آژانس کار و امداد پناهندگان فلسطینی (آنروا) به ثبت نرسیده است، زیرا تعداد اسامی آوارگان ثبت‌شده در آنروا در نوامبر ۱۹۹۹ بالغ بر ۳/۶۷۷/۸۸۲ نفر می‌باشد. این آمار باتوجه به محدودیتی که از تعاریف آواره از سوی آژانس ایجاد شده، تعداد کثیری از فلسطینی‌های ساکن کشورهای غربی به‌ویژه آوارگان فلسطینی را که در کشورهای اروپایی و آمریکایی زندگی می‌کنند، شامل نمی‌شود (معلم، ۱۳۹۲: ۶۶). تخلیه اجباری از نیمه فوریه ۱۹۴۸ شروع شد، وقتی سربازان یهودی در تخلیه ۵ روستای فلسطینی در یک روز توفیق یافتند. روز دهم مارس ۱۹۴۸ «برنامه دالت» تصویب شد. هدف‌های اولیه این برنامه مراکز شهری فلسطین بودند که کلاً تا آخر آوریل اشغال شده بودند. حدود ۲۵۰ هزار نفر فلسطینی از این محل ریشه‌کن شدند که با چندین کشتار جمعی همراه بود که قابل‌توجه‌ترین آن‌ها کشتار جمعی دیر یاسین بود (پایه، ۱۳۹۰: ۹۶). سرنوشت شهرهای یافا، حيفا، صفاد، طبریه و بسیاری شهرهای دیگر مشمول سیاست تصاحب با اعمال زور و توسل به خشونت اقلیت یهودی علیه فلسطینی‌ها گردید.

۲- کوچ اجباری ساکنان غزه از منظر فقه

مطابق آیات قرآن اخراج غیرقانونی افراد از محل زندگی‌شان ممنوع و حرام است. در آموزه‌های قرآنی، آیات بسیاری بیانگر

آذوقه است تا عملاً از غزه سلب حیات شود و حتی پس از جنگ نیز کسی نتواند به آن بازگردد.

طرح اصلی رژیم، کوچ اجباری یک‌ونیم‌میلیون فلسطینی به منطقه الموصی در مرز مصر است. این طرح که با پیمانکاری دیوید ساترفیلد، نماینده بایدن در امور صلح خاورمیانه صورت می‌گیرد، بر این اساس است که این جمعیت، در ۲۰۰ هزار چادر ساکن شوند، اما نکته اینجاست که روند امنیتی و کمک‌رسانی به این جمعیت توسط خود اسرائیل، کشورهای مد نظر و حتی سازمان بین‌المللی مد نظر رژیم صورت می‌گیرد. این منطقه همچنین نزدیک به دریای مدیترانه است، بنابراین تنها راه کمک‌رسانی، کشتی‌های امدادی است که آن‌ها نیز برای پهلوگیری باید از ارتش رژیم صهیونیستی مجوز بگیرند. این طرح به معنای مرگ تدریجی ساکنان غزه و یا پذیرش اجباری توسط سایر کشورهای عربی و غربی است. از نظر تل‌آویو، شاید نتوان ساکنان غزه را مستقیماً از غزه به کشورهای دیگر کوچ داد، اما می‌توان در دو مرحله و با روبه‌روشدن مردم و کشورهای عربی و غربی با امر واقع، این مهم را انجام داد.

سیاست کوچ اجباری فلسطینی‌ها، البته سیاست جدیدی نیست. اسرائیل در طی هفتادسال گذشته همواره تلاش کرده است با فشار، محاصره و قتل عام، فلسطینی‌ها را به کوچ اجباری به سایر مناطق، از جمله کشورهای همسایه وادار نماید. در ۱۵ می ۱۹۴۸ و به محض خروج آخرین سربازان انگلیسی از فلسطین، جنگی تمام‌عیار رخ داد که برخی از دولت‌های عربی منطقه نیز به این جنگ پیوستند. اولین جنگ اعراب و اسرائیل به مدت یک سال طول کشید. آمار دقیقی از کشته‌های اعراب در دست نیست، اما اسرائیلی‌ها تعداد ۶/۰۰۰ کشته را می‌پذیرند. با پایان جنگ و اعلام رسمی آتش‌بس رژیم صهیونیستی کنترل بخش اعظم سرزمین فلسطین که سابق بر این تحت قیمومت انگلیس بود را در اختیار گرفت. این سرزمین از محدوده‌ای که مطابق قطعنامه ۱۸۱ تعریف می‌شد، فراتر می‌رفت. مناطق خارج از تسلط رژیم صهیونیستی همان مناطقی بود که بعدها به کرانه باختری و نوار غزه شهرت یافت. این مناطق به ترتیب در اختیار اردن و مصر بود.

نیز انس و الفت گرفتن با مکان و فضای پیرامونی آن نهفته است. از این رو روابط میان زن و مرد به روابط آرام بخش زندگی بشری توصیف شده است: «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِسَكَنِ إِلَيْهَا» (اعراف/۱۸۹)، بنابراین مسکن در منطق قرآن، مکان و شرایطی است که به خاطر تناسب آن با شرایط بشر، باعث برآورده شدن نیازهای آدمیان و آرامش و امنیت آنان می‌شود. روشن حکم اولیه در مورد موطن و مسکن، آزادی در محل زندگی است.

در آیه ۸۴ و ۸۵ سوره بقره آمده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْفِكُون» ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُمْ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ؛ و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید/ سپس شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید، اما این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می‌کنید و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می‌نمایید (و این‌ها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته‌اید)، درحالی‌که اگر بعضی از آن‌ها به‌صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می‌دهید و آنان را آزاد می‌سازید! با این‌که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود...». خداوند در این آیه، بنی‌اسرائیل را سرزنش می‌کند که علیرغم پیمان و میثاقی که داشتید، همدیگر را کشتید و یکدیگر را از سرزمین‌هایتان بیرون کردید (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۱۳).

به تصریح آیات یادشده، اخراج افراد از سرزمینشان نه تنها در دین اسلام، بلکه در دیگر ادیان پیش از اسلام نیز حرام بوده است و حرمت آن به تصریح قرآن یک میثاق الهی بوده است که کافران یهود آن را نقض کردند.

همچنین در آیه ۴۰ سوره حج آمده است: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ...؛ همان‌ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز این‌که می‌گفتند: پروردگار ما، خدای یکتاست...» از آیه یادشده استفاده می‌شود که اخراج افراد از دیارشان بدون حق قانونی، ظالمانه است. همچنین می‌توان از آن استنباط نمود که عقیده یک گروه و

آن است که زمین دریا و آسمان، از آن جهت مسخر و در اختیار انسان قرار گرفته است تا با تصرف و استفاده از آن‌ها، نیازمندی‌های خویش را برآورده سازند: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَتَابِعِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُور» (ملک/۱۵) استقرار بشر در زمین و آزادی آنان در رفت و آمد و برخوردار شدن از نیازهای طبیعی خود ریشه در کرامت آدمیان دارد که در قرآن کریم بدان تصریح شده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/۷۰).

روشن است انسان‌ها با توجه به نیازهای طبیعی و فطری خود، در نقطه‌ای از زمین برای زندگی آزادانه استقرار می‌یابند و مکان و منطقه‌ای را برای اجرا و بهره‌مندی از حقوق و تکالیف جمعی و فردی خود در نظر می‌گیرند. این منت الهی و نعمت فطری بشری نیز در دهمین آیه سوره اعراف یادآوری شده است: «وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» جای‌دادن آدمیان در زمین به هدف «معایش» - نه به مفهوم برآوردن نیازهای ساده معیشتی - بشر است، بلکه مفهومی موسع از آن مدنظر است. «معیشت در اینجا، یعنی آنچه بتوان از راه آن به زندگی عادی ادامه داد، اعم از کشاورزی، باغداری، آب و غذا و هوای سالم، نگهداری حیوانات، شکار و صید مورد نیاز و هر آنچه برای دوام زندگی لازم است» (اردبیلی، ۱۴۱۸: ۳۶۱؛ قرطبی، ۱۹۸۵: ۱۳). از لوازم بدیهی و عقلی برخوردار شدن از معاش، استقرار و اسکان در منطقه و محلی معین است و همین مفهوم در آیات قرآن منعکس می‌باشد؛ مسکن و سکونت در معنای عام به معنای باقی‌ماندن و فقدان حرکت است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۶۴) و در معنای خاص می‌تواند متضمن حرکت باشد، مانند زندگی کوچ‌نشینان اسکان زمانی تصور می‌شود که انسان بتواند آزادانه حرکت کند تا در محلی که در آنجا به آرامش برسد، سکنی گزیند و روشن است آدمیان جایی اسکان می‌یابند که در آنجا به آرامش دست یابند. بنابراین خانه تعبیر مضیقی از مفهوم مسکن در ادبیات دینی است. آیه مبارکه «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» به خوبی تفاوت بیت (خانه) و مسکن به معنای محل آرامش و آسایش را نشان می‌دهد. در مفهوم مسکن برخوردار شدن از نیازهای اساسی برای ادامه زندگی و

کوچ اجباری در قرآن ممنوع است، اما باتوجه به آنکه عدم کوچ اجباری در مواردی منافی کرامت و حقوق انسان‌هاست، عقل و نیز شارع مقدس که اشرف عقلاست، حکم تبعید را به‌عنوان یک روش برای دفع فتنه پذیرفته‌اند. در آیات ذیل به موارد مشروع کوچ اجباری در قرآن اشاره شده است.

۱- «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُخَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا؛ اگر منافقان و بیماردلان و آن‌ها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند، دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند» (احزاب/۶۰).

از عبارت «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ» استفاده می‌شود که تبعید برای دفع فتنه است و مفهوم مخالفش آن است که اگر دست از اعمال خود بردارند، تبعید آنان نامشروع است. کلمه «ارجاف» در آیه یادشده به‌معنای اشاعه باطل و بهره‌گیری از آن برای القای نگرانی است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۶۱/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۸۰/۸). از این‌رو حکمت وضع حکم تبعید، مبارزه با ترویج باطل و فساد اجتماعی است، چنانکه علامه طباطبایی می‌فرماید: «معنای آیه این است که سوگند می‌خورم، اگر منافقین و بیماردلان دست از فسادانگیزی برندارند و کسانی که اخبار و شایعات دروغین در بین مردم انتشار می‌دهند تا از آب گل‌آلود اغراض شیطانی خود را به دست آورند و یا حداقل در بین مسلمانان دلهره و اضطراب پدید آورند، تو را مأمور می‌کنیم تا علیه ایشان قیام کنی و نگرانی در مدینه در جوارت زندگی کنند، بلکه از این شهر بیرونشان کنی و جز مدتی کم مهلتشان ندهی و منظور از این مدت کم فاصله بین مأمورشدن و مأموریت را انجام‌دادن است» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۶۱/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۸۰/۸).

۲- «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ کیفر آن‌ها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آن‌ها، به‌عکس یکدیگر، بریده شود و یا

قومیت (بدون انجام رفتارهای مخل نظم و امنیت) برای اخراج از سرزمینشان باعث ایجاد حق قانونی نمی‌شود و چنانکه برخی مفسران گفته‌اند اخراج مردم از دیارشان به دلیل عقیده آن‌ها مصداق بغی و ظلم است (سیدقطب، ۱۴۲۵: ۲۴۲۵/۴). براساس آیه یادشده، آوارگی از وطن روشن‌ترین نمونه مظلومیت است (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۸۹). همچنین علاقه به وطن، حق طبیعی انسان و اخراج از وطن، سلب این حق و سبب ظلم است (قرآنی، ۱۳۹۷: ۵۰).

علاوه‌بر این در آیه ۷۵ سوره نساء آمده است: «چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود، یار و یابری برای ما تعیین فرما.» براساس مفهومی از انتقال اجباری جمعیت در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری بیان شد، یکی از روش‌های انتقال اجباری جمعیت، انجام اعمال قهرآمیز نسبت به یک گروه و استضعاف ایشان است که باعث کوچ داوطلبانه آنان از محل زندگی‌شان می‌شود. آیه یادشده نه‌تنها استضعاف جمعیت و کوچ اجباری را منع کرده، بلکه مسلمانان را به‌دلیل عدم مبارزه و برخورد با ظالمانی که مستضعفین را از دیارشان اخراج می‌کنند، سرزنش می‌کند. از این‌رو آیه بر وجوب تلاش برای رهایی مؤمنین از دست کافران و نیز وجوب دفاع از مؤمنین در برابر کسانی که آنان را اخراج کرده‌اند، دلالت دارد (فاضل مقداد، ۱۳۷۳: ۳۴۵/۱). همچنین در مباحث پیشین بیان شد که دلیل عقلی نامشروع‌بودن کوچ اجباری در قوانین بین‌الملل، حفظ کرامت انسان‌ها است، درحالی‌که قرآن کریم پیش از این به موضوع کرامت انسان، حق معیشت، حق مسکن و حق تمکن و بهره‌مندی او از مواهب الهی اشاره کرده است (ملک/۱۵؛ اسراء/۷۰؛ اعراف/۱۰؛ نحل/۸۰). بنابراین باتوجه به ممنوعیت کوچ اجباری نامشروع در قرآن می‌توان گفت که تبعید یهود بنی‌نضیر نیز که در آیه دوم سوره حشر به آن اشاره شده است، مشروع بوده و براساس قوانین مجازات اسلامی انجام شده است.

از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آن‌ها در دنیا است و در آخرت، مجازات عظیمی دارند» (مأذنه/۳۳).

در این آیه نیز کوچ اجباری از باب مجازات برای فساد اجتماعی وضع شده است و محاربه با خدا و رسول نیز از مصادیق افساد فی الارض هستند. از این رو عبارت «وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» عطف تفسیری و تعمیم بعد از تخصیص است (مقدس اردبیلی، ۱۳۸۶: ۱۱۲/۴). چه آنکه اصلاح و امنیت اجتماعی مستلزم ولایت رسول است و محاربه با خدا و رسول، امنیت اجتماعی را خدشه‌دار می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۲۶/۵). به عبارت دیگر، محاربه با خدا و رسول مهم‌ترین مصداق افساد فی الارض است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۳۱۴). براساس آیات یادشده، کوچ اجباری در قرآن مشروع و قانونی است و در جهت تأمین کرامت انسان‌ها و امنیت اجتماعی وضع شده است و علاوه بر مجازات، یک فرایند اصلاحی و تربیتی است (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۲۰۲/۱۱).

براساس آنچه گفته شد، مطابق آیات قرآن، کوچ اجباری فلسطینی‌ها و ساکنان غزه مغایر ممنوع و غیرمشروع است، زیرا فلسطین به لحاظ تاریخی، سرزمین اعراب فلسطین است. عامل اصلی تأسیس اسرائیل، کشور انگلستان است که چون قیومت فلسطین را برعهده داشت، زمینه مهاجرت یهودی‌ها به این منطقه را فراهم آورد. «بریتانیا در همین زمینه، مشوق **تئودور هرتسل** (خبرنگار یهودی تبار اتریشی) در امر دعوت از یهودیان جهان، برای تأسیس دولت صهیونیستی در فلسطین بود و عملاً نخستین کنگره صهیونیستی در شهر پازل سوئیس (۱۸۹۷) با حضور صدها تن از شخصیت‌های یهودی سراسر جهان برگزار شد. در این اجلاس شرکت‌کنندگان موافقت کردند برای بازگرداندن یهودیان جهان به فلسطین و برپایی دولت صهیونیستی، علیه ملت و صاحبان راستین آن، تلاش کنند و در همین راستا مؤسسات مالی چندی، برای تحقق این هدف دایر کردند. نخستین موج مهاجرت یهودیان در سال ۱۸۸۲ (۱۲۶۱ هجری شمسی) آغاز شد و تعداد مهاجران تا ۱۹۰۳ (۱۲۷۲ هجری شمسی) به حدود بیست‌هزار نفر رسید (تاکنبرگ، ۱۳۸۱: ۳۴)، درحالی‌که قبل از اشغال فلسطین یهودیان تنها ۲ درصد فلسطین را در اختیار

داشتند، اما پس از ۱۹۴۸ یک‌رشته اتفاقاتی رخ می‌دهد که اسرائیل مناطق بیشتری را در اشغال خود درمی‌آورد که مهم‌ترین آن‌ها جنگ ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ است. «علی‌رغم وجود ممنوعیت‌ها در حقوق بین‌الملل، اسرائیل به‌عنوان قدرت اشغالگر همواره سعی در تغییر ترکیب جمعیتی سرزمین‌های اشغالی فلسطین از طریق اخراج اتباع فلسطینی از سرزمین‌های اشغالی از یک‌سو و ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین و انتقال اتباع خود به سرزمین‌های اشغالی از سوی دیگر داشته و دارد. این رویه اسرائیل همواره مورد اعتراض بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بوده است و یکی از مهم‌ترین موارد نقض حقوق اشغال، از سوی این دولت به‌شمار می‌رود» (پایه، ۱۳۹۰: ۶۶).

۳- کوچ اجباری ساکنان غزه از منظر حقوق کیفری بین‌المللی
در این قسمت، کوچ اجباری ساکنان غزه از منظر حقوق کیفری بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- کوچ اجباری به‌عنوان جنایت نسل‌کشی
دیوان بین‌المللی دادگستری، در قضیه کرواسی علیه صربستان «در بندهای ۴۷۶-۴۸۰ به موضوع انتقال اجباری جمعیت پرداخته است و به مناسبت یادآوری می‌کند که جابه‌جایی اجباری افراد، گاه می‌تواند ثابت کند که مقصود از این اقدام، نسل‌کشی بوده است. به عبارت دیگر، می‌تواند عنصر مادی نسل‌کشی را شکل دهد، گرچه دیوان در قضیه مورد اختلاف، به این نتیجه نمی‌رسد که اقدامات مقامات کرواسی در جابه‌جایی اجباری جمعیت صرب در منطقه کراچینا به‌قصد نابودسازی آن‌ها انجام نگرفته است، ولی فرصتی برای بررسی عناصر مادی و معنوی نسل‌کشی از راه جابه‌جایی اجباری جمعیت در دیوان فراهم آمد، زیرا مطابق ماده ۲ کنوانسیون منع نسل‌کشی ۱۹۴۸، قراردادن یک گروه در معرض شرایط نامناسب زندگی که به ازمیان رفتن قوای جسمی آن گروه به‌طور کلی یا جزئی منجر شود و نیز انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر، اگر به قصد از میان بردن تمام یا بخشی از آنان انجام گیرد، جرم نسل‌کشی و قتل عام است» (ساک و شیایریزی، ۱۳۹۳: ۵۶). درخصوص کوچ اجباری ساکنان غزه در شرایطی که با حملات هوایی هدفمند به

اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، ضمن آنکه در ماده ۷(۱)د) انتقال اجباری جمعیت را از مصادیق جنایت علیه بشریت منظور کرده است، در بند ۲(d) ماده ۷ اساسنامه این عمل را تعریف نموده است «که جابه‌جا کردن اجباری اشخاص مربوطه، به زور یا با اعمال اجبارکننده دیگر، از محلی که قانوناً در آن حضور دارند، بدون هیچ دلیل موجهی از لحاظ حقوق بین‌الملل بیان گردیده است. عنصر تشکیل‌دهنده آن اجبار است که تنها شامل اجبار فیزیکی نمی‌باشد و تهدید به زور با اعمالی چون اکراه، ترساندن از خشونت، بازداشت، اجبار روانی یا سوءاستفاده از قدرت و یا سوءاستفاده از شرایط خاص مشابه نیز مشمول آن می‌باشد.»

اخراج و انتقال اجباری توسط دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی در پرونده کریستیچ بدین‌شرح توضیح داده شده است که اخراج و انتقال اجباری هر دو به معنی تخلیه اجباری و غیرقانونی افراد از ناحیه‌ای است که در آن ساکن هستند. با این حال این دو واژه در حقوق بین‌الملل عرفی مترادف نیستند. اخراج به معنی انتقال دادن به فراسوی مرزهای یک کشور است، درحالی‌که انتقال اجباری به معنی جابه‌جا کردن داخل یک کشور است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

در واقع ماده ۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری یازده مورد را به عنوان مصادیق جنایت علیه بشریت عنوان نموده است که به شرح ذیل است:

«الف- قتل عمد؛ ب- نابودسازی؛ ج- برده‌گیری؛ د- اخراج یا انتقال اجباری جمعیت؛ ه- حبس کردن یا ایجاد محرومیت شدید دیگر از آزادی جسمانی که برخلاف قواعد اساسی حقوق بین‌الملل ایجاد شود؛ و- شکنجه؛ ز- تجاوز جنسی، برده‌گیری جنسی، فاحشگی اجباری، حاملگی اجباری، عقیم‌سازی اجباری یا هر شکل دیگر خشونت جنسی هم‌سنگ با این موارد؛ ح- آزار مداوم هر گروه یا مجموعه مشخصی به علل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسی به معنای مذکور در بند ۳ یا براساس سایر معیارهایی که بالاتفاق در حقوق بین‌الملل غیرمجاز شناخته شده است، در ارتباط با هر عملی که در این بند به آن اشاره شده یا هر جرمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان

غیرنظامیان همراه است، شواهد نسل‌کشی وجود دارد که نیازمند تحقیق نهادهای ذی‌ربط بین‌المللی است.

۳-۲- کوچ اجباری به عنوان جنایت علیه بشریت

«جنایت علیه بشریت اولین بار در منشور نورنبرگ به عنوان یک جنایت تبیین و در قالب یک سند بین‌المللی تعریف شد که مصادیقی، از جمله قتل عمدی، ریشه‌کن کردن، به بردگی گرفتن، تبعید یا هر عمل غیرانسانی دیگر که علیه مردم غیرنظامی قبل از جنگ یا در حین جنگ ارتکاب یافته باشد و یا تعقیب و آزار افراد به دلایل سیاسی، نژادی یا مذهبی را شامل می‌شد. بعدها در سال ۱۹۴۵ جنایت علیه بشریت در قانون شماره ۱۰ شورای کنترل مورد اشاره واقع شد و با افزایش مصادیق، از تکامل بیشتری بهره‌مند گشت تا این‌که نهایتاً و متعاقب تکامل و تحولات حقوق بین‌الملل، این جنایت در اساسنامه‌های دادگاه‌های بین‌المللی کیفری همچون یوگسلاوی، رواندا و دادگاه بین‌المللی کیفری دائمی تعریف جامع‌تری یافت» (سلیمی و کاشان، ۱۳۹۳: ۹۶).

«باید عنوان داشت که امروزه بر طبق قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، اصول کلی حقوق و همچنین منشور لندن، احتراز از ارتکاب به جنایت علیه بشریت با همه مصادیقش، به عنوان یکی از اصول قواعد آمره محسوب می‌شود» (Bassiouni, 2011: 263)، «ضمن آنکه تعقیب و محاکمه مقامات رژیم صهیونیستی در دیوان بین‌المللی کیفری به لحاظ نظری و حقوقی، امکان‌پذیر و موجه می‌باشد، چراکه وجود صلاحیت جهانی یکی از اقداماتی است که جامعه بین‌المللی آن را درخصوص جنایت علیه بشریت لحاظ نموده تا با قاطعیت در مقابل ارتکاب این جنایت بایستد. قابل‌ذکر است که وجود صلاحیت جهانی در نظام عرفی حقوق بین‌الملل درخصوص جنایت علیه بشریت در رأی دادگاهی که در اسرائیل در سال ۱۹۶۲، برای محاکمه یکی از افسران گشتاپو صادر گردید، مورد تأکید واقع شده است» (Lattimer, 2003: 5). به همین دلایل می‌توان اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری را به عنوان مالکی در جهت بررسی جنایات صورت‌گرفته از سوی رژیم اسرائیل مورد توجه قرار داد.

است؛ ط- ناپدید کردن اجباری اشخاص؛ ی- جرم تبعیض نژادی؛ ک- اعمال غیرانسانی مشابه دیگری که عمداً به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا تمامیت جسمی یا روحی صورت پذیرد» (سلیمی و کاشان، ۱۳۹۳: ۹۸)؛ «مطابق ماده ۷(۱) (د) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، اخراج یا انتقال اجباری جمعیت به عنوان جنایت علیه بشریت طبقه‌بندی شده است، اما نکته قابل توجه این است که در صورت تحقق عناصر مادی و معنوی سایر جنایات ذیل عنوان جنایت علیه بشریت، اخراج و انتقال جمعیت می‌تواند بنا به مورد، موضوع هریک از آن جرائم نیز تلقی گردد. برای مثال در صورتی که اخراج و انتقال منجر به «نابودسازی» گردد و عناصر این جنایت نیز تحقق یابد، لذا اخراج و انتقال اجباری را می‌توان نابودسازی نیز تلقی کرد» (دورمن و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۶).

همچنین است در خصوص ماده ۷(۱) (ح) که بیان می‌دارد: «ح- آزار مداوم هر گروه یا مجموعه مشخصی به علل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسی به معنای مذکور در بند ۳ یا براساس سایر معیارهایی که بالاتفاق در حقوق بین‌الملل غیرمجاز شمرده شده است، در ارتباط با هر عملی که در این بند به آن اشاره شده یا هر جرمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان است.» مشاهده می‌شود که عمل کوچ دادن اجباری جمعیت در موارد خاص می‌تواند عناصر مذکور در سند عناصر جرائم مربوط به بند فوق را شامل گردد، لذا علاوه بر این که در ذیل جنایات علیه بشریت خود اخراج و انتقال جمعیت به صراحت جرم‌انگاری شده است، از طریق برخی از سایر عناوین نیز می‌توان آن را به جنایت علیه بشریت مربوط دانست. قضیه اخراج و انتقال اجباری مسلمانان فلسطین می‌تواند نمونه بارزی از این نوع باشد. از آنجا که رژیم اشغالگر قدس کاملاً علنی و عملی به برتری نژادی قوم یهود - به خصوص از سوی یهودیان راست‌گرای افراطی که سهم مسلمی در اشغال اراضی فلسطینیان مسلمان داشته‌اند - و همچنین برتری مذهبی و قومی ملی و فرهنگی این قوم معتقد و التزام عملی دارد، به راحتی می‌توان اعمال منجر به اخراج و انتقال و آوارگی فلسطینیان را تحت این عنوان نیز جنایت علیه بشریت تلقی کرد. همچنین است «در خصوص مواد ۷(۱) (ی) و

۷(۱) (ک) که به جرم تبعیض نژادی و سایر اعمال غیرانسانی مشابه دیگر - مثلاً قضیه دیوار حائل - به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا تمامیت جسمی یا روحی می‌پردازد.» اخراج یکی از جرائمی است که پیش از اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری در قسمت سوم ماده ۶ منشور نورنبرگ، قسمت ۳ بند «د» ماده ۳ اساسنامه دیوان روآندا، در قسمت ۴ ماده ۵ اساسنامه دیوان یوگسلاوی سابق، به عنوان جنایت علیه بشریت معرفی شده است (تاکنبرگ، ۱۳۸۱: ۸۶). «این عنوان مورد دیگری از جرائمی است که در سرزمین‌های اشغالی فلسطین تحقق یافته است. تعداد فلسطینی‌هایی که توسط رژیم صهیونیستی با سیاست پاک‌سازی نژادی و کشتار دسته‌جمعی و قتل عام مردم غیرنظامی با استفاده از حملات هوایی و خونریزی آواره شده‌اند، به حدود ۷۵۰/۰۰۰ هزار نفر آواره فلسطینی رسیده که در حال حاضر تعداد این آوارگان به بیش از ۵ میلیون نفر می‌رسد که اسامی همه آن‌ها تماماً در اسناد آژانس کار و امداد پناهندگان فلسطینی (آنروا) به ثبت نرسیده است، زیرا تعداد اسامی آوارگان ثبت شده در آنروا در نوامبر ۱۹۹۹ بالغ بر ۳۶۷۷۸۸۲ نفر می‌باشد. این آمار با توجه به محدودیتی که از تعاریف آواره از سوی آژانس ایجاد شده، تعداد کثیری از فلسطینی‌های ساکن کشورهای غربی به‌ویژه آوارگان فلسطینی را که در کشورهای اروپایی و آمریکایی زندگی می‌کنند، شامل نمی‌شود» (سلیمی و کاشان، ۱۳۹۳: ۹۹).

۳-۳- کوچ اجباری به عنوان جنایت جنگی

«اگرچه مسأله ممنوعیت قدرت اشغالگر از اخراج یا انتقال اجباری جمعیت سرزمین اشغالی نخستین بار در کد لیب در سال ۱۸۶۳ پیش‌بینی شده بود. منشور دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ در سال ۱۹۴۵ در ماده ۶، خود تصریح کرد که اخراج جمعیت غیرنظامی برای کار اجباری یا هر هدف دیگر به خارج یا در داخل سرزمین اشغالی به منزله نقض قوانین و عرف‌های جنگ و نوعی جنایت جنگی محسوب می‌شود. در فاصله اندکی از تصویب منشور نورنبرگ، کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹، در بند اول ماده ۴۹ خود به صراحت اعلام کرد: «انتقال اجباری دسته‌جمعی یا انفرادی، همچنین اخراج اشخاص مورد حمایت از سرزمین اشغالی به

به‌عنوان جرائم جنگی تلقی می‌شوند، باید در هنگام وجود مخاصمات روی داده باشند. به‌بیان‌دیگر عامل جرم جنگی باید فردی از افراد دشمن و یا هر فردی باشد که در خدمت تشکیلات دشمن در ارتباط با موضوع جنگ میان دو یا چند کشور باشد (فرانسیون، ۱۳۶۵: ۲۶۳-۲۱۱). در آغاز مفاهیم جرم جنگی و جنایت علیه بشریت مخلوط بود و نسل‌زدایی نیز به‌عنوان یکی از شدیدترین مصادیق جنایت علیه بشریت به‌شمار می‌رفت، اما پس از جنگ جهانی دوم و با اشتغال فکری حقوق بین‌الملل در این حوزه، رفته‌رفته هر یک از این عناوین تعریف و جایگاه ویژه خود را پیدا کرد، البته استقلال مفهوم جنایت علیه بشریت و جرم جنگی، مطلق نیست. در واقع این موضوع هنوز مطرح است که این برای توصیف جرم، پیوستگی مفهوم نخست با مفهوم اخیر ضروری است یا خیر؟ «جنایت علیه بشریت، به‌موجب بند اول ماده ۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، تنها مشتمل بر آن دسته از جنایات فهرست شده است که «به‌عنوان بخشی از حمله‌ای گسترده و نظام‌مند با هدف ضدیت نسبت به هر جمعیت غیرنظامی» ارتکاب می‌یابند. این عناصر در کنار یکدیگر، شرایط تحقق این جنایت را تشکیل می‌دهند.»

از دیگر عناصر اصلی جنایت علیه بشریت در مقایسه با جرائم جنگی گستردگی حمله است. منظور از حمله در مورد جنایات علیه بشریت حمله نظامی نیست، بلکه منظور از حمله، یکنواختی مشی رفتاری است که ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز را شامل می‌شود (تاکنبرگ، ۱۳۸۱: ۳۹). به‌موجب قسمت «الف» از بند ۲ ماده ۷ اساسنامه دادگاه، حمله، یکنواختی و رفتاری است مشتمل بر ارتکاب متعدد اعمال احصا شده که با عنوان جنایت علیه بشریت است که در تعقیب سیاست یک دولت یا سازمان برای ارتکاب چنین تعرضی یا در جهت پیشبرد آن انجام می‌شود. برای تحقق حمله تعدد ارتکاب، اعم از این‌که تکرار یک نوع جنایت باشد یا انجام انواع متعدد آن در ارتکاب جنایت، می‌تواند حمله محسوب شود. بدیهی است که صرف وقوع جنایت در قالب کمال برای تحقق جنایت علیه بشریت کافی نیست، بلکه باید حمله نظامی، گسترش‌یافته یا گسترده باشد تا جنایت علیه بشریت تلقی گردد.

سرزمین قدرت اشغالگر یا به سرزمین هر کشور دیگر، اعم از این‌که اشغال‌شده یا نشده باشد، صرف‌نظر از انگیزه آن ممنوع است. بند دوم این ماده چنین نقل و انتقالی را فقط وقتی مجاز می‌داند که امنیت سکنه یا دلایل عالیه، امنیتی، تخلیه، تمام یا قسمتی از یک ناحیه اشغال‌شده را ضروری سازد. همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو سال ۱۹۴۹ «اخراج یا انتقال غیرقانونی یک شخص مورد حمایت» را جزء موارد نقض فاحش کنوانسیون معرفی می‌کند (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲: ۱۲۷).

«این ممنوعیت در پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو مصوب سال ۱۹۷۷، درخصوص حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی هم مورد تأیید قرار گرفت. ماده ۸۵ این پروتکل که موارد نقض فاحش پروتکل را اعلام می‌کند، در بند ۴ خود «اخراج یا انتقال تمام یا بخشی از سکنه سرزمین اشغالی در داخل یا بیرون این سرزمین، در نقض ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو» را نقش فاحش این پروتکل دانسته است. براساس بند ۵ ماده ۸۵ پروتکل ۱۹۷۷، نقض شدید اسناد فوق در حکم جنایات جنگی می‌باشد. اهمیت این ممنوعیت باعث شد در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری مصوب ۱۹۹۸ هم مورد توجه قرار گیرد و اساسنامه مزبور هم در شق ۷ قسمت «الف» بند ۲ از ماده ۸ که به بیان موارد نقض فاحش کنوانسیون‌های ژنو می‌پردازد و در شق ۸ قسمت «ب» بند ۲ از ماده ۸، که به بیان سایر موارد نقض قوانین و عرف‌های جنگ می‌پردازد، «انتقال مستقیم یا غیرمستقیم بخشی از شهروندان غیرنظامی قدرت اشغالگر توسط این نیروها به داخل محدوده تحت اشغال، یا انتقال تمام یا بخش‌هایی از جمعیت منطقه اشغال‌شده به قسمت دیگری از این محدوده یا اخراج این افراد به خارج از محدوده مذکور» را جنایت جنگی می‌داند» (دورمن و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۹).

جرم جنگی و جنایات علیه بشریت همانند سایر جنایات موضوع حقوق بین‌الملل نظیر نسل‌زدایی بر روابط بین دولت‌ها و نیز وجدان جامعه بشری تأثیر می‌گذارند. ارتکاب چنین جرائمی، برخلاف ارزش‌های شناخته‌شده انسانی است و روحیه همکاری بین‌المللی را خدشه‌دار می‌کند. مواردی که

توصیف شده در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری افزوده شده است. به نظر می‌رسد درج عبارت «غیرمستقیم» حاکی از آن است که لازم نیست جمعیت غیرنظامی قدرت اشغالگر با به‌کاربردن اجبار فیزیکی و یا به‌نحو دیگر مجبور به انتقال شده باشند (پایه، ۱۳۹۰: ۶۵)، بلکه اعمالی همچون تسهیل انتقال و همچنین ترغیب جمعیت هم می‌توانند جنایت جنگی تلقی کردند. این حقیقت که عمل انتقال باید توسط قدرت اشغالگر انجام شود، دخالت حکومت را برای تحقق این جنایت ضروری می‌سازد. به نظر می‌رسد که در رابطه با مسؤولیت کیفری فردی برای ارتکاب این جنایت، رفتار مرتکب باید قابل انتساب به قدرت اشغالگر باشد.

۴- بحث نهایی

اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، ضمن آنکه در ماده (۱)(د) انتقال اجباری جمعیت را از مصادیق جنایت علیه بشریت منظور کرده است، در بند (۲)(د) همین ماده تعریف روشنی از آن ارائه می‌دهد، مطابق این تعریف «اخراج یا انتقال اجباری جمعیت»، یعنی جابه‌جا کردن اجباری افراد از راه اخراج یا دیگر اعمال قهرآمیز از منطقه‌ای که قانوناً در آن حضور دارند، بدون هیچ‌گونه دلیلی که در حقوق بین‌الملل مجاز شمرده شود. در هر دو تعریف، دو عنصر اجبار و اخراج از محل زندگی و غیرقانونی بودن وجود دارد. مقصود از اجبار، وجه غالب آن یعنی اجبار فیزیکی نیست، بلکه تهدید به زور یا اکراه، ترساندن از عواقب اعمال خشونت‌بار، بازداشت اجبار روانی، سوءاستفاده از قدرت و سوءاستفاده از موقعیت خاص را نیز می‌توان از مصادیق دیگر اجبار به‌شمار آورد. بنابراین مؤلفه مشخص انتقال اجباری جمعیت، غیردوطلبانه بودن انتقال و فقدان رضایت است. بر این اساس، چنانچه جابه‌جایی جمعیت براساس توافق و معاهدات دوجانبه با شرط انتخاب انجام گیرد، غیرقانونی نخواهد بود (Bassiouni, 1999: 312). گاه تخلیه کلی یا جزئی یک منطقه، به هنگام درگیری مسلحانه و در حمایت از غیر نظامیان یا به دلایل نظامی ضرورت می‌یابد (ICTY, 2001: 522)، ولی در این فرض، پس از پایان مخاصمه، جمعیت غیرنظامی باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن به سرزمین محل سکونت خود بازگردند و تا آنجا که ممکن است، باید اطمینان یافت که جمعیت غیرنظامی شرایط مناسبی

در جریان مذاکرات تدوین اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی عده‌ای از کشورها پیشنهاد کردند که دو عنصر نظام‌یافتگی و گستردگی، با هم شرط تحقق جنایت علیه بشریت باشند، ولی کشورهای معروف به هم‌فکر معتقد به جایگزین‌بودن این دو عنصر بودند. برخی دیگر کشورها وجود یکی از دو عنصر را برای تحقق جنایت علیه بشریت کافی می‌دانستند. نظر اخیر پذیرفته شد و وجود یکی از عناصر گستردگی و نظام‌یافتگی برای تحقق جنایت کافی است (طهماسبی، ۱۳۸۷: ۲۱۳). و دیگر این که جنایت علیه بشریت و جرائم جنگی از نظر عناصر روانی و مادی دارای شباهت‌ها و تفاوت‌هایی است. بند اول ماده ۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، مطابق حقوق بین‌الملل عرفی، صریحاً مقرر می‌کند که «مرتکب باید با علم به حمله به جمعیت غیرنظامی اقدام کند. با وجود این، ضرورتی ندارد که مرتکب از جزئیات برنامه یا سیاست کشور یا سازمان مطلع باشد. آنچه در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری فهرست شده است، بیش از آنکه عنصر مادی این جرائم باشد، مصادیق آن به‌حساب می‌آید.»

مطابق ماده ۸(۲)(الف)(۷) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری «اخراج یا انتقال غیرقانونی یا حبس غیرقانونی» از جمله مواردی است که جرم جنگی محسوب شده است. موضوع اخراج و انتقال جمعیت در قسمت «ب» بند ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان نیز جایگاهی خاص دارد. مطابق ماده ۸(۲)(ب)(۸)، «اقدام دولت اشغالگر، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، برای انتقال بخش‌هایی از جمعیت غیرنظامی‌اش به سرزمینی که اشغال می‌کند یا اخراج یا انتقال تمام یا بخش‌هایی از جمعیت سرزمین اشغالی در داخل یا به خارج این سرزمین. عناصر مشترک در تمام جنایات مندرج در این ماده عبارت‌اند از:

۱- رفتار باید در چارچوب و در ارتباط با یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی ارتکاب یافته باشد؛ ۲- مرتکب با علم به اوضاع و احوال عینی موجد مخاصمه مسلحانه، مرتکب جنایت مزبور شده باشد (سلیمی و کاشان، ۱۳۹۳: ۹۹).

درخصوص عناصر مادی اخراج و انتقال جمعیت می‌توان افزود که برخلاف قسمت «الف» بند ۴ ماده ۸۵ پروتکل الحاقی اول، عبارات مستقیم یا غیرمستقیم به جنایت جنگی

تخریب خانه‌ها و اموال ساکنین اصلی و اخراج ساکنین آن‌ها از سرزمین خود می‌باشد (ماده ۶۴ کنوانسیون چهارم ژنو). علی‌رغم وجود ممنوعیت کوچ اجباری در حقوق بین‌الملل، اسرائیل به‌عنوان قدرت اشغالگر همواره سعی در تغییر ترکیب جمعیتی سرزمین‌های اشغالی از یک‌سو و از سوی دیگر ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین و انتقال اتباع خود به سرزمین‌های اشغالی داشته و دارد. این رویه اسرائیل همواره مورد اعتراض بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بوده است و یکی از مهم‌ترین موارد نقض حقوق اشغال، از سوی این دولت به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

اخراج و انتقال اجباری افراد، ناقص حق اولیه آنان بر باقی‌ماندن در منطقه‌ای است که بازندگی و سکونت در آن خو و انس گرفته‌اند و از منظر اساسنامه‌های بین‌المللی همچون دادگاه رواندا، یوگسلاوی و بین‌المللی کیفری مورد منع و انزجار قرار گرفته است. در نظام‌های حقوق بین‌المللی بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه و نیز حقوق بین‌المللی کیفری، نقض حق سکونت افراد در میهن خویش، یعنی موضوع اخراج و انتقال اجباری جمعیت جرم‌انگاری شده و باتوجه به شرایط مختلف یا در قالب نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت و یا جنایت جنگی و همچنین نقض مسلم حقوق بشر، مسئولیت آن برعهده مرتکبین یا دولت‌های مرتکب آن نهاده شده است. اخراج و انتقال اجباری جمعیت باتوجه به عناصر مادی و معنوی که در مقام عمل رخ می‌دهد، می‌تواند نقض حقوق بشر و یا در حوزه حقوق بشردوستانه «نقض فاحش» این حقوق و یا در قالب حقوق بین‌المللی کیفری یکی از سه عنوان نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت و یا جنایت جنگی تلقی گردد.

اقدامات و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و نامشروع اسرائیل در مصادره اموال نامعقول، از قبیل زمین‌های کشاورزی و تصاحب یا تخریب خانه‌های محل سکونت و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی متعلق به فلسطینی‌ها و در پی آن اخراج مستقیم و یا غیرمستقیم آن‌ها و انتقال گسترده یهودیان مهاجر به سرزمین‌های اشغالی در حکم جنایت علیه بشریت است. فلسطینیان در جهت اعمال حق مشروع تعیین سرنوشت

را به هنگام انتقال از نظر بهداشت، امنیت و غذا در محل منتقل‌شده، خواهند داشت. همچنین بیرون‌راندن، انتقال اجباری مهاجران غیرقانونی، اسکان آنان در محلی دیگر و تخلیه جمعیت به‌منظور تأمین امنیت یا رفاه آنان، ممنوع نخواهد بود (کریانگ ساک، ۱۳۹۳: ۲۰۲).

دیوان در قضیه کرواسی علیه صربستان در بندهای ۴۸۰-۴۷۶ به موضوع انتقال اجباری جمعیت پرداخته است و به مناسبت یادآوری می‌کند که جابه‌جایی اجباری افراد، گاه می‌تواند ثابت کند که مقصود از این اقدام، نسل‌کشی بوده است. به عبارت دیگر می‌تواند عنصر مادی نسل‌کشی را شکل دهد، گرچه دیوان در قضیه مورد اختلاف به این نتیجه نمی‌رسد که اقدامات مقامات کرواسی در جابه‌جایی اجباری جمعیت صرب در منطقه «کراچینا» به قصد نابودسازی آن‌ها انجام نگرفته است، ولی فرصتی برای بررسی عناصر مادی و معنوی جرم نسل‌کشی از راه جابه‌جایی اجباری جمعیت در دیوان فراهم آمد، زیرا مطابق ماده ۲ کنوانسیون منع نسل‌کشی، ۱۹۴۸ قرارداد یک گروه در معرض شرایط نامناسب زندگی که به ازمیان‌رفتن قوای جسمی آن گروه - به‌طور کلی یا جزئی - منجر شود و نیز انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر اگر به قصد از میان‌بردن تمام یا بخشی از آنان انجام گیرد، جرم نسل‌کشی و قتل عام است.

براساس مطالب پیش‌گفته پدیده کوچ و انتقال اجباری با دارابودن شرایط و عناصر ذیل نامشروع بوده، ناقض حقوق بین‌الملل است: ۱- انتقال جمعیت با توسل به زور یا تهدید به توسل به زور انجام گیرد؛ ۲- غیرارادی و بدون رضایت و آگاهی جمعیت آسیب‌دیده باشد؛ ۳- انتقال جمعیت به‌صورت عمدی و آگاهانه صورت پذیرد؛ ۴- طی یک برنامه منظم و سیاستی ازپیش‌تعیین‌شده انجام گیرد؛ ۵- نسبت به گروه‌ها و جمعیت‌های مشخص انجام گیرد؛ ۶- انتقال غیرقانونی باشد.

انتقال اتباع یهودی ساکن در سایر کشورها توسط رژیم اشغالگر و اخراج سکنه اصلی علاوه بر نقض مقررات متعدد درخصوص حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و ممنوعیت تغییر قوانین جزایی اراضی اشغال‌شده و اعمال قوانین خود، نقض قواعد مربوط به حقوق حاکم بر رفتار اشغالگر در ممنوعیت

- پایه، ایلان (۱۳۹۰). *پاک‌سازی قوم فلسطین*. ترجمه سیدمصطفی نبوی، چاپ اول، تهران: انتشارات مگستان.

- تاکنبرگ، لکس (۱۳۸۱). *وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین‌الملل*. ترجمه محمد حبیبی مجنده و مصطفی فضائی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی و کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸). *تفسیر روان جاوید*. چاپ سوم، تهران: انتشارات برهان.

- دورمن، کنوت؛ دوسؤالدبک، لوئیس و کولب، روبرت (۱۳۹۳). *عناصر جنایات جنگی در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری*. ترجمه زهرا جعفری و زهرا محمودی و پریسا سفیدپری. چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.

- زمخسری، محمود (۱۴۰۷). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*. جلد سوم، چاپ پنجم، بیروت: دارالکتاب العربی.

- ساک، گریانک و شیایرزی، کیتی (۱۳۹۳). *حقوق بین‌الملل کیفری*. ترجمه بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، تهران: انتشارات سمت.

- سلیمی، صادق و کاشان، حبیب (۱۳۹۳). «بررسی انطباق اقدامات رژیم اسرائیل بر مصادیق جنایت علیه بشریت در سرزمین‌های اشغالی». *مجله تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل*، ۷(۲۴): ۱۲۱-۱۴۶.

- سیدقطب، سیدابراهیم حسین (۱۴۲۵). *فی ظلال القرآن*. جلد چهارم، چاپ سی و پنجم، بیروت: دار الشروق.

- صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*. چاپ ششم، قم: نشر فرهنگ اسلامی.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰). *المیزان فی تفسیر القرآن*. جلد پنجم، چاپ دهم، بیروت: مؤسسه الاعلمی.

- طبرسی، فضل (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. جلد هشتم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

خود، طی بیش از هفتاد سال اشغال نظامی، کوشش‌های فراوانی به‌عمل آورده‌اند، اما هیچ یک از این اقدامات مسالمت‌آمیز، ازجمله مذاکرات صلح در بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغال‌شده ایشان مثمر ثمر نبوده است. این پژوهش ارتکاب این رژیم اشغالگر به جرم و جنایت بین‌المللی اخراج و انتقال اجباری جمعیت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و معین گردید که سران و رهبران و عوامل میدانی آن‌ها قطعاً مرتکب این جنایت شده‌اند، فلذا از لحاظ بین‌المللی مسؤولیت کیفری برعهده دارند. نکته دیگری که می‌توان اشاره کرد، این‌که گرچه باتوجه به وضعیت فعلی سپهر سیاسی جهان و استیلای غرب و رویکرد دوگانه آن نسبت به مسائل حقوق بشری، تعقیب و مجازات عاملان این جنایت و بازپس‌گیری دادن حق مسلم فلسطینیان و احترام به حق بازگشت آنان از لحاظ حقوقی با دشواری مواجه است، اما باید با حمایت دسته‌جمعی و مخصوصاً اتحاد و نیرومندشدن جهان اسلام باید با امید بازگشت آنان به سرزمین خود و برخورداری از حق مسلم خویش کوشش نمود.

ملاحظات اخلاقی: در این پژوهش تمامی ملاحظات اخلاقی رعایت گردیده است.

تعارض منافع: نگارش این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: نگارش تمام مقاله بر عهده نویسنده بوده است.

تشکر و قدردانی: لازم است از تمام کسانی که در تدوین این مقاله ما را یاری رسانده‌اند، قدردانی نماییم.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی انجام گرفته است.

منابع و مأخذ

الف. منابع فارسی و عربی

- قرآن کریم.

- اردبیلی، احمد (۱۴۱۸). *زبدالبیان*. تعلیق و تحقیق محمداقبر بهبودی، تهران: مکتبه المرتضویه الجعفریة الآثار.

- ICTY (2001) *Prosecutor V.Krstic, (Trial Chamber)*. Judgment of 2 August 2001, Case No.IT-98-33-T. Avialble at: <http://www.icty.org/case/krstic/4>.

- Lattimer, M & Sands, P (2003). *Justice for Crimes against Humanity*. 1st ed., Oxford: Hart Publishing.

- طهماسبی، جواد (۱۳۸۷). *صلاحیت و قابلیت پذیرش در اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و مقایسه آن با دادگاه‌های کیفری بین‌المللی*. رساله دکتری، به راهنمایی استاد علی صفاری، تهران: دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

- فاضل مقداد، مقداد (۱۳۷۳). *کنز‌العرفان فی فقه القرآن*. جلد چهارم، چاپ ششم، تهران: انتشارات مرتضوی.

- فرانسیون، ژاک (۱۳۶۵). «جنایت جنگ و جنایت علیه بشریت». ترجمه محمدعلی اردبیلی، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ۶(۷): ۲۰۹-۲۵۴.

- قرائتی، محسن (۱۳۹۷). *تفسیر نور*. چاپ هفدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

- قرطبی، محمد (۱۹۸۵). *تفسیر القرطبی، العربی*. چاپ ششم، بیروت: إحياء التراث داربی.

- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). *الکریم/التحقیق فی کلمات القرآن*. چاپ اول، تهران: ترجمه و نشر کتاب.

- معلم، محمد (۱۳۹۲). *حق بازگشت و جبران خسارت فلسطینیان در تشکیل کشور فلسطین*. چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.

- مقدس اردبیلی، احمد (۱۳۸۶). *زبدہ‌البیان فی احکام القرآن*. جلد چهارم، چاپ اول، تهران: المکتبه المرتضویه.

- موسوی سبزواری، عبدالعلی (۱۴۰۹). *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*. جلد یازدهم، چاپ سوم، قم: دفتر آیت‌العظمی سبزواری.

- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۲). *دادگاه کیفری بین‌المللی*. چاپ ششم، تهران: انتشارات دادگستر.

ب. منابع انگلیسی

- Bassiouni, M (1999). *Crimes against Humanity in International Criminal Law*. 2nd ed., Hague, Netherlands: Martinus Nijhoff Publishers.

- Bassiouni, M (2011). *Crimes against Humanity-Historical Evolution and Con Temporary Application*. 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press.